

کیهان و عاشقانش!

جوسازی‌هایی که طی چهار سال نخست ریاست جمهوری محمد خاتمی از ناحیه روزنامه «کیهان» و دیگر متحدین مطبوعاتی این روزنامه علیه جنبش اصلاح طلبی و مجموعه جبهه دوم خرداد ایجاد شد علی‌الظاهر تدریجاً آستانه تحمل اصلاح طلبان را به نازلترین سطح رسانده تا جائیکه اخیراً یکی از نمایندگان جناح اکثریت مجلس در واکنشی عصبی از این روزنامه با صفت «ضدانقلاب» یاد کرد.

صرف نظر از مناقشه پذیر بودن یا نبودن مشی مطبوعاتی کیهان و دیگر رسانه های همراه با آن، ماهیت عملکرد این روزنامه لائبراتور آرزشمندی جهت گونه شناسی لایه های اجتماعی مورد وثوق این قبیل از نشریات را در معرض سنجش و ارزیابی تحلیلی‌گران سیاسی ایران قرار می‌دهد.

کیهان علی‌الظاهر با موضعگیری سرمایه داری ستیزانه و اخذ‌گارد حمایت از توده های محروم و مؤمن به انقلاب، صادقانه می‌کوشد مسیر حرکت خود را همواره معطوف به مخالفت با هر آنچه که در تعارض با منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اقشار ضعیف است، قرار داده و نماینده ای قابل اعتماد و لغزش ناپذیر برای ایشان باشد.

مخالفت‌های مصممانه این روزنامه با جمیع مصوبات پارلمان منتخب اکثریت مردم، اعم از طرح ممنوعیت ورود نیروهای مسلح به حریم حوزه و دانشگاه، اعزام دختران دانشجوی به خارج از کشور، تخصیص بودجه به احزاب، تقلیل بودجه صدا و سیما، اصلاحیه طرح مطبوعات ... و مشارکت و استقبال شورمندان آن از تعطیلی نشریات اصلاح طلب و حبس روزنامه نگاران و همدلی و همکاری با تمامی رفتارهای متعارض با جبهه اصلاح طلبان، بزعم مسئولین این روزنامه کارنامه ای درخشان برای اثبات ثابت قدمی شان در دفاع بی پروا از منافع جامعه ای است که اتفاقاً شهروندان همان جامعه حمایت و رای اعتماد خود را به جبهه مخالفان کیهان طی چهار سال اخیر با رساترین آوا، اعلام کرده اند.

اینکه کیهان اصرار دارد میثاق خود با مخاطبانش را میثاق با کلیت جامعه شهروندی ایران معنا کند، مبین آنست که دایره تعریف شده برای مخاطبان این روزنامه و نشریات تابعه اش، عامدانه یا غافلاته پوشش دهنده به تمامی ایرانیان مفروض تلقی شده.

قدر مسلم آنست که کیهان در کنار تعداد دیگری از نشریات مشترک الفرکانس و هم محور با خود توانسته با تعریف خاص مخاطب خود نمایندگی قابل اعتماد و مورد وثوق بخشی از لایه های اجتماعی ایران را متکفل شود. لایه هائی که از منظری ریخت شناسانه برخوردار از مختصات نمادین و منحصر بفردی در ساختار فرهنگی - اجتماعی ایران می‌باشند.

این روزنامه نماد تشخیص و ابراز موجودیت لایه های فرو دستی در جامعه ایران شده که با پیروزی انقلاب اسلامی توفیق آنرا یافتند با تکیه بر رانت محروم نوازانه انقلاب، ضمن احراز منزلت اجتماعی، کُمپلکس های ضد اشرفیگری خود را در کنار پتانسیلهای مورد اعتنا قرار نگرفته شان در مناسبات فرادستی - فرودستی رژیم پیشین، بصورتی همزمان تخلیه نمایند. خاستگاه اجتماعی این قشر ارتباط عمیقی با رویکردهای اقتصادی رژیم پهلوی در نیمه نخست دهه ۵۰ ایران دارد.

در این سالها رژیم پهلوی با اتخاذ سیاست غیرکارشناسانه «اصلاحات ارضی» و بدون توجه به مناسبات بومی ایران بصورتی شتابزده ترکیب تاریخی حاکم بر فرهنگ کشاورزی ایران را به هم ریخت.

«بدنبال سیاست های رفرمیستی محمد رضا پهلوی در عرصه کشاورزی، قشر وسیعی از طیف کشاورز ایرانی ضمن از دست دادن پیشه سنتی خود سرانجام بسوی شهرهای ایران و بخصوص تهران بعنوان قطب تجمع سرمایه شدند. لیکن بدلیل بافت غلط اقتصادی، این طیف نتوانست در قشربندی اجتماعی مقام و منزلت مورد رضایت و شأن خود را کسب کند و در حاشیه کلان شهر تهران و دیگر مراکز استان مُبدل به شهروندانی محروم در لایه های فقیر نشین شد. اما محرومیت مالی این قشر دلیلی موجه بر محرومیت از حقوق شهروندی ایشان نبود. بدنبال وقوع انقلاب اسلامی این قشر نتوانست با رها کردن پتانسیل های انباشته شده خود، ضمن احراز تشخص اجتماعی و ابراز وجود، سهمی از حقوق مشروع و پایمال شده خود را از حکومت جایگزین مطالبه نمایند.

همانطور که ذکر شد با توجه به ماهیت اسلامی و محروم نواز انقلاب اسلامی ایران، این قشر نتوانست با تکیه بر یک هیستری ضدآریستوکراسی ضمن حفظ کینه و بغض انقلابی خود نسبت به اشراف، پس از سالها تحقیر از سوی حکومت وقت اینک نوعی منزلت اجتماعی را برای خود کسب نماید.

بروز جنگ در روند انقلاب اسلامی این فرصت را برای این قشر که بعضاً از لایه های مذهبی و سنتی جامعه نیز می باشند، مهیا کرد تا با تکیه بر جسارت و غیرت دینی خود به جلوه گری و هل من مبارز طلبی در مقابل دشمن بپردازند.

پس از پایان جنگ ایران و عراق و انسداد این باب، این نسل با استراکچر شخصیت جنگی به شهرها بازگشتند.

این نسل برخاسته از چنین بستری با تعلقات میسو فوبیائی Mesophobia (ترس از آلوده شدن) اهتمامشان را با تفسیر خاص از اسلام انقلابی صرف «حفاظت جنگی» از انقلاب در مقابل آلودگی ها و آفت های سیاسی - اجتماعی ای کردند که این آفات نیز ملهم از اجتهاد شخصیشان بود.

پس از پایان جنگ نسل جدیدی از این قشر که عمدتاً پسران همان فلاحت پیشگان مهاجر دوران پهلوی بودند با سابقه هشت سال رزم ضمن آنکه از پیشینه سنتی و کشاورزی خود فاصله گرفته و بعضاً در تار و پود مناسبات اقتصاد شهری تنیده شده اند، سرمایه جسارت خود را در قالب تشکلات تندرو مذهبی، مُبدل به نوعی آوانتوریزم Adventurism اجتماعی کردند» (۱) دکتر علی شریعتی جامعه شناس سرشناس ایران که سهم عمده ای در تنوری سازی انقلاب اسلامی ایران را عهده دار بود در ضمیر ناخودآگاه این قشر نقشی حساس و کلیدی جهت تکوین شخصیت اجتماعی و سیاسی شان دارد.

آموزه های وی که مملو از ادبیاتی حماسی و سوسیالیستی بود آنقدر برای این گروه از محرومان جامعه ایران جذابیت داشت تا با تکیه بر آن بتوانند ضمن تقویت اعتماد بنفس خود کفاره جوی حقوق تضییع شده شان از آریستوکراسی معوج ایران باشند.

شریعتی زمانی که با زیرکی شاعرانه ای، خراشیدن اتومبیل های مدل بالای سرمایه داران بی کفایت توسط کودکان فقیر و خیابانگرد ایران را، تجلی خشمی انقلابی و آگاهانه توصیف می کرد تا بمنظور انتقامجویی از صاحب منصبانی که سالها در کارخانه های خود با استثمار مادران و پدران همین کودکان فقیر بر ثروتهای نامشروع خود می انباشتند و تنها گرد و غبار برخاسته از چرخ لیموزین هایشان را نصیب ایشان می کردند، توانست هیجان زاندالوصفی را در روحیه مبارزه جویانه این بخش از اقلیت فرودست و معترض حاشیه شهرنشین ایران پمپاژ نماید.

آموزه های شریعتی علی رغم آنکه خاستگاهی عدالت طلبانه داشت اما بازخور آن آموزه هایش نزد این افشار ضمن آنکه دامن زننده به هیستری عمیق ضد اشرافیگری بود همزمان مروج رویکرد فقیر سالاری در فرهنگ فرودستان سابق الذکر در بعد از پیروزی انقلاب ایران شد. بر خلاف دو تجربه رُنسانس و رفرماسیون در اروپای قرون ۱۶ و ۱۷ که ناشی از آن تمول و تمتع معیار برگزیدگی بندگان نزد خداوند تلقی شد در فرهنگ این فشر فقر جامعه فخر پوشید و محرومین، محبوبین خدا شدند و به تبع آن مازوخیزم Masochism اقتصادی عامل شفاعت بندگان نزد خداوند تلقی شد.

از سوی دیگر بر خلاف شیوه تکوین آریستوکراسی اروپائی، جامعه ایرانی در طول تاریخ خود بدلیل رشد معیوب و بعضاً نامشروع آریستوکراسی از امکان برخوردار شدن از طبقه اصیل اشرفزاده محروم ماند.

ریشه های این محرومیت از زمانی آغاز شد که مناسبات فقه اسلامی بعد از ورود این دین به ایران ضمن فروپاشاندن نظام آریستوکراسی ساسانی، با اعمال قوانین شالوده شکنی مانند ارث عملاً نظام فنودالیته ایران را دچار تقطیع اراضی و به تبع آن تکثیر صاحبان اراضی کرد که ماحصل آن پخش و کوچک شدن نظام دیوان سالارانه فنودالیزم ایران بود.

برخلاف سنت تاریخی فنودالیزم اروپائی که در آن میراث داری فرزند نخست، بعنوان یگانه مالک ماترک، متضمن رشد و قوام مناسبات اصیل آریستوکراسی در اروپا بود در ایران بعد از اسلام، قوانین ارث با تقسیم اموال و اراضی «خان» میان کلیه اولاد و همسران، عملاً رشد و تعمیق اشرافیت اصیل و متمرکز در ایران را ناممکن کرد.

همچنین بواسطه حاکمیت رژیم های پادشاهی که عموماً فاقد خاستگاهی اصیل و متمول بودند، می نیمم طبقه زمیندار و متمکن ایران نیز از بی عدالتی و ظلم و ناامنی ناشی از استبداد دربار سلاطین عملاً امکانی برای تمشیت آشکار و مستقلانه امور خود نداشته و بعضاً یا خود را در شمای مسکنت، مستوره می کردند و یا اراضی و مستغلات ایشان به ثمن بخش از ناحیه اوامر سلطانی به تملک و تصاحب گرفته می شد و حکومت مرکزی با سلطه جابرانه خود ضمن فروپاشی و عدم امکان رشد اشرافیت مستقل از حکومت راساً خود را بدون برخوردارگی از کمترین مشروعیت و قابلیت در مقام یگانه مرجع صاحب صلاحیت برای ایجاد دیوانسالاری به جامعه تحمیل می کرد.

بی صلاحیتی و نامشروعی هیئت حاکمه در کنار حاکمیت مناسبات کریه ارادت سالارانه و مدیحه سرانیهای مهوع و آستان بوسی حاشیه نشینان قدرت، زمینه ساز رشد نفرت عمیق لایه های فرودست جامعه از چنین اشرافیتی می شد.

چنین سلوک کراهت آمیزی در تاریخ معاصر ایران با بقدرت رسیدن افسر جاه طلب و بی پرنسیب و فاقد منزلتی طی نیمه نخست دهه ۲۰ میلادی در ایران به اوج خود رسید و محمد رضا پهلوی جانشین وی نیز با تداوم و تعمیق همین رویکرد، ضمن تحمیل اشرافیت مجعول خود به جامعه، نفرت طبیعی محروم ماندگان از حقوق مشروع معیشت و شهروندی در ایران را با فرصت تاریخی انقلاب سال ۵۷، عملیاتی کرد.

محرومین تازه به شوکت رسیده از قبیل انقلاب اسلامی در بدنه خود برخوردار از حجم چشمگیری از توده های سنتی و جنوب شهرنشین تهران و مراکز استانها بودند که مناسبات تبعیض آلود رژیم پهلوی ضمن آنکه امکان رشد اقتصادی را از ایشان سلب کرده بود متقابلاً فرصت ارتقاء فرهنگی را نیز از ایشان مضایقه می کرد.

درد معاش در کنار فقر فرهنگی مانع از آن بود تا حداقل فرزندان این فلاحت پیشگان سابق با برخوردار شدن از تحصیلات عالی منزلت اجتماعی خود را ارتقاء دهند.

معدود جوانانی که از این نسل با ممارست و پشتکار خود توفیق آنرا یافتند وارد مراکز تحصیلات عالی شتوند، بواسطه دل چرکینی عمیقشان از مناسبات ظالمانه حاکم بر کشور سریعاً جذب فعالیت‌های انقلابی دهه ۵۰ شده و سراز سازمانهای چریکی و مخفیانه درآوردند همچنانکه بخش های دیگری از همین جوانان نیز ضمن برخورداری از فراست و ذکاوت علمی توانستند در کنار ارتقاء علمی در پروسه انقلاب اسلامی با تکیه بر صیانت نفس و اصالت خانوادگی، در آینده جایگاهی معقول و متشخص در بدنه روشنفکری دینی ایران برای خود احرار نمایند.

سعید جباریان، عباس عبدی، عمادالدین باقی و جمعی دیگر از حلقه یاران جبهه اصلاح طلبی فعلی ایران دهه ۷۰ را می توان چهره های شاخصی از همان جوانان دهه ۵۰ تلقی کرد که توانستند ضمن اجتناب از تله هیجان زدگی و نامجویی سازمانهای چریکی دهه ۵۰ منزلت اجتماعی خود را با نگرشی واقعبینانه در خدمت انقلاب اسلامی سال پنجاه و هفتشان بگیرند.

اما بدنه ای از این قشر با پیروزی انقلاب اسلامی ترجیح دادند میان بر زده و از اتمسفر هیجان زده و محروم نواز انقلاب و فرهنگ شهید سالاری حاکم بر جنگ برای تشفی خاطر تمامی رنج ها و نرفتهای پیشینشان بهره ببرند.

از شهریور ۵۹ تا تیر ماه سال ۶۷ نبرد دو کشور ایران و عراق کاریز مغتمی برای جلوه گری شخصیتی این قشر در ایران مهیا کرده بود.

هر اندازه که عرفان پُرکشش و جاذبه امام خمینی توانست فرهنگ جنگ در ایران را مملو از تجلیات و ادبیات عارفانه و مهربانانه رزمندگان ایرانی کند، در مقابل دایره محدودی از همین رزمندگان با تکیه بر سرخوردگیهای پیشین، از جنگ استفاده جانبی بُردند.

جنگ و فرهنگ رشادت طلبی حاکم بر آن این امکان را می داد تا ایشان با تکیه بر تهور روحی و عصیانگری اجتماعی یگانه سرمایه خود را در خدمت اثبات شایستگی هایشان بگیرند.

اما با آغاز دهه هفتاد، ساعت سیندرلای این قشر بصدا درآمد و عملاً ایشان با از دست دادن تمامی فضاها و امکاناتی که با توسل به آن در ضیافت سیاسی - نظامی ایران جلوه گری انحصاری می کردند، جایگاه و منزلت اجتماعی خود را در معرض خطر یافتند.

سیاستهای اقتصادی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی که بعضاً متکی بر شعار «مانور تجمل» و جایگزین کردن سیاست محرومیت زدائی در ازای محروم نوازی بود، چیزی که هاشمی همواره با توسل به یک ضرب المثل چینی از آن تعبیر به «ماهگیری آموزانن به گرسنگان بجای ماهی دادن به ایشان» یاد می کرد در کنار پایان جنگ و بی نیاز شدن حکومت از جلوه گریهای سلحشورانه این قشر در مناطق جنگی، ناگهان این ظرفیت را بدون آنکه مجهز به رویکرد جدیدی باشند به سطح جامعه عودت داد.

این ظرفیت با احساس غریبی در چنین فضای نوینی از تظاهر به مازوخیزم بعنوان پناه اجتماعی بهره بُرد و با برخورداری از سابقه جنگ به مرزهای خود مطلق بینی رسید.

ماهیت معنوی حاکم بر فضای جبهه های جنگ این طیف را در هاله ای از الوهیت فکری فرو بُرد و بعد از پایان جنگ با بازگشتشان به بستر جامعه، تعارضات طبیعی مستتر در مناسبات اجتماعی جامعه شهری، این قشر را دچار نوعی روان نژندی میسوفوبیائی کرد.

بازتاب طبیعی چنین مواجهه ای نیل به نوعی هاراگیری و ابراز دلتنگی بمنظور اثبات قداست و مظلومیت در این کُلنی شد. ایشان چون نمی توانستند در مناسبات اجتماعی ناسازگار با خود مستحیل شوند از مازوخیزم و سادیزم اجتماعی بصورت همزمان در رفتارهای بیرونیشان بهره بردند. گذشته از آنکه اخلاقیات و مناسبات برخاسته از فرهنگ آریستوکراسی برای این قشر که در این مناسبات ذاتاً احساس ناراحتی می کنند و اصالت را به فقر می دهند بشدت چندانش آور است.

از آنجا که ایشان ماهیتاً برخورداری مالی را فاقد اصالت می دانند و توزیع عادلانه فقر را جایگزین توزیع عادلانه ثروت در منظومه توجیهی - فکری خود کرده اند، کریه ترین جامعه برای ایشان جامعه ایست که در آن عموم شهروندان ضمن برخورداری از رفاه مادی امکان آنرا داشته باشند که نوعاً آخرین مدل کت و شلوار Pierre Cardin به تن داشته و فراغت های خود را در پیست های اسکی و یا زمین های تنیس پُر نمایند.

اصرار فزاینده نمایندگان این قشر بر اثبات اهل بزم بودن و بی جسارتی و تفرج طلبی بدنه ماکزیمی آراء ۲۰ میلیونی خاتمی طی چهار سال گذشته، خودالقائی ناخودآگاهانه ای است بر تقابل بر اصلحیت و شجاعت و منزلت داشتن خرده فرهنگ جبهه مقابل خاتمی. بهمین واسطه است که کیهان و ادبیات مستعمل و سلوک مطبوعاتی حاکم بر آن توانسته تشفی خاطر همان لایه هائی را فراهم آورد که اکنون با تمسک به این رسانه می کوشند در دفاع از منزلت های خرده فرهنگ خود، با نفی هرآنچه زمانی معیار نادیده انگاشتن ایشان بود به بازتولید و حفظ فضا و شیدائی های دهه شصت ایران بعد از انقلاب بپردازند.

تشفی خاطری که از استعداد سکرآمیز و خلسه آور توانمندی برای شیفتگانش برخوردار است تا جاییکه می تواند افرادی مانند بهمن اخوان نماینده دست راستی مجلس را عاشق این روزنامه کند.

کیهان بلندگوی صادق و صالحی نزد این افشار است که توانسته با ادبیات خاص خود مقرر مناسبی برای تخلیه بغضها و نفرت های تاریخی ایشان باشد.

این قشر با توهم «خود منزله بینی مطلق»، ضمن ابتلاء به ناسازگاری اجتماعی دچار نوعی نگرش پارائونید شده و کلیه شهروندان خارج از دایره خود را مرفه زدگان عافیت طلب و ضعیف الایمانی می بینند که شریک جرم تضییع حقوق استحقاقی شانند، به همین واسطه نقش کیهان برای ایشان بمنابیه مخدري است که ضمن استمالت و دلجوئی از این قشر با مخالفت کردن با هرآنچه که جبهه اصلاح طلبان به نیابت از اکثریت مردم متقاضی آن می شوند، توانسته نقش قهرمانی رسانه ای را برای ایشان عهده داری کند.

داریوش سجادی

هفته نامه جامعه مدنی - شماره ۲۳

www.geocities.com/dariushsajjadi/

(۱) - برگرفته از مقاله «کفش سیندرلای خاتمی» بقلم همین نویسنده - روزنامه زن شماره ۱۴۸

- زمستان ۷۷